

# تالش ۱۲۲

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی  
سال پانزدهم - دی ۱۳۹۷ - ۴۰۰۰ تومان



- \* مسرور چراشاعر شده؟
- \* پشتپیر و زادگاه عابد القادر گیلانی
- \* زندگانی دو سرو و کار برای تالش
- \* میپوزنا کو چک خان و مشقه رضاشاهی
- \* قزاقانهای تالشی که در کاکه در ایال مرودشت

# زیتون سرای تالشون

## برند برتر تر تالشی

بخش و فروش زیتون - چای - مربا - روغن زیتون - برنج تالش - کلوچه - ترشیجات - دسر - لواشک

- زیتون ( شکسته - کنسروی - بی هسته ) درجه یک، تازه و با کیفیت

- چای ( سیاه - سبز - قلمی - شکسته - بهاره ) با عطر و طعم طبیعی

- مرباهای محلی ( شقاقل - بهار نارنج - بالنک و... - دوشاب درجه یک و طبیعی تالش )

- روغن زیتون ارگانیک ۱۰۰ درصد طبیعی و بدون بو برای پخت و پز

- برنج درجه یک تالش با عطر و طعم ۱۰۰ درصد طبیعی

- انواع کلوچه ( سوغات لاهیجان و فومن و تالش )

- انواع ترشیجات ( بادمجان - مخلوط - بندری - لینه و... )

- انواع دسر ( زردآلو - زیتون عسلی و لیمویی - کیلاس - آلوچه )

- انواع رب ازگیل - نارنج - تمشک ( شرکتی و محلی تالش ) ۱۰۰ درصد طبیعی و با طعم واقعی

- آب غوره - آب انار - آب نارنج - آب لیمو

- سیر ترشی محلی تالش - سیر ترشی تازه - سیر ترشی کهنه

عطر و طعم واقعی زندگی را با محصولات تالشون تجربه کنید  
به دلپزیریت و نعمت حیپی و پسران

۰۹۱۱۶۹۶۹۶۲۳ - ۰۹۱۱۸۸۴۴۰۴۴

تالش - روپروی پایانه رشت و انزلی  
ایستادای بلوار نیایش





# تالش

ماهنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی

با گستره بخش بین المللی

\* صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

بهزاد روحی

\* سردبیر و مدیر امور اجرایی:

شهرام آزمووده

- \* طراحی و صفحه آرایی: ماهنامه تالش
- \* گروه عکس: شباب گلچین - رامین اکرامی - امین عزتی فرد - ناصر ریاضی - رامین آزمووده - مهرداد شمعی - بهمن شوریده - ساعد ریاضی - لیا خالقی - همایون کشورپرست - رضا رفیع زاده
- \* لیتوگرافی: همراهان
- \* چاپ و صحافی: توکل
- \* عکس روی جلد: شهرام آزمووده
- \* نشانی پستی: تالش - صندوق پستی ۴۳۷۱۵ - ۱۳۳۱
- \* شماره تماس: ۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵
- \* ایمیل:

mahnametalesh@yahoo.com

shahram\_azemoode@yahoo.com

\* وبلاگ:

www.mahnametalesh.blogfa.com

- ماهنامه تالش در حکم، اصلاح و تلخیص مطالب رسیده آزاد است.

- چاپ مطالب دارای امضاء به معنای موافقت با نظرات نویسنده است.

- از بازگرداندن مطالب رسیده معذوریم.

- استفاده از مطالب فقط با ذکر منبع آزاد است.

- هرگونه استفاده انتفاعی از نشریه منوط به کسب اجازه است

## در این شماره می خوانید

- \* مسرور چرا شاعر شد؟! - شهرام آزمووده - ص ۵
- \* پشتیر زادگاه عبدالقادر گیلانی - مهندس سید مومن منفرد چماچار - ص ۸
- \* خانه عکس و اسناد تالش - ص ۱۲
- \* ریشو و گلناج - زلیخا صبا - ص ۱۳
- \* زندگی در نوروز و کار برای تالش - گفتگو با مهندس محسن شفیقی - ص ۱۴
- \* میرزا کوچک خان و مشتة رضا تالشی - لیشی حبیبی - ص ۱۶
- \* کتابخانه تالش - ص ۱۷
- \* ترانه های تالشی کودکانه در ایل هره دشت - اسماعیل آقاچانی تالش - ص ۱۸
- \* مانگه تاوه شو - دکتر نصرت الله کامیاب - ص ۱۹
- \* میشینده جار - ص ۲۰
- \* سگ در اصطلاحات، کنایه ها و ضرب المثل های تالشی رایج در فومنات - غلامرضا عقلائی
- یوسف عقلائی - ص ۲۲

در روی جلد شماره ۱۲۱ مجله به اشتباه ماه انتشار نشریه به جای آذرماه، ابان ماه ثبت شده بود که بدینوسیله تصحیح می شود.

عکس روی جلد: نیلاق برچوئنگ در اطراف چارسو (اسلم)

## پل ارتباطی ما و شما

تالش - صندوق پستی ۱۳۳۱ - ۴۳۷۱۵

mahnametalesh@yahoo.com

شماره تماس و ارتباط تلگرامی

۰۹۱۱۳۸۵۱۱۸۵

شماره ۱۲۳ ماهنامه تالش اول بهمن ۱۳۹۷ منتشر می شود.

برای ارسال عکس، شعر، مقاله و... تا ۲۰ دی ۹۷ فرصت دارید.

# مسرور چرا شاعر شد؟

یادکردی از استاد فرامرز مسرور ماسالی به مناسبت ۱۹ دی ماه سالروز آسمانی شدنش

شهرام آزموده



همه ما می دانیم که استاد مسرور ماسالی شاعری توانمند بود و در نگاه اول همه مان او را شاعر می دانیم. او خالق چند مجموعه شعر و از جمله منظومه «خندیله پشت» است و از همه مهم تر همان طور که خیلی های- مان شاهد بودیم بنا به وصیتش یک نسخه از مجموعه شعرهایش با نام «دریا در تشنگی» با او به خاک سپرده شد و این یعنی نهایت احترام مسرور ماسالی به شعر. اما ذکر این نکته در همین ابتدا الزامی است که او فقط شاعر نبود بلکه دریایی از توانمندی ها و هنرهای گوناگون بود. شاعر بودنویسنده بود. ادیب بود. خوشنویس بود. عالم دین بود. طنز نویس بود. روزنامه نگار بود و... اما پرسش اینجاست که چرا مسرور قلم را برای رسیدن به اهداف خود انتخاب نمود؟ مگر قلم چه قداستی دارد که او آن را به عنوان یار و یاریگر خود برگزیده بود؟ و از همه مهم تر مسرور ماسالی چرا شعر را بیش از دیگر هنرها و توانمندی هایش ارج نهاد؟ و اصلاً مسرور ماسالی چرا شاعر شد؟ مگر شاعر چه رسالتی دارد که او بیشترین توانمندی و نیروی خود را بر روی شاعر بودنش گذاشت تا همه او را بیش از آن که خوشنویس و عالم دین و... بدانند، یک شاعر مطرح می دانند؟ مگر او می خواست با هنر شاعری خود چه نقشی در جامعه ایفا نماید که چنین هنری را برای خود برگزید و آن را بیشتر از دیگر توانمندی هایش پرورش داد؟ مگر او با علوم دینی نمی توانست رسالت و وظیفه خویش را در مقابل هموعانش ادا نماید؟ مگر او چه رسالتی برای خویش در نظر گرفته بود که شاعری را برای انجام درست آن انتخاب نمود؟ و ده ها پرسش دیگر که به نظر می رسد جواب همه این ها را باید در آثار خود مسرور یافت.

برای یافتن پاسخ این پرسش ها می توان به آثار مسرور مراجعه نمود و بی شک جواب همه شان در آن ها نهفته است. ما می دانیم که او عالم دین است. دینی که در کتابش آمده است: «ن و القلم و مایسטר» یعنی «سوگند به قلم و آن چه که می نویسد» همچنین او می داند که بزرگان دینی اش فرموده اند: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» یعنی

«مداد عالمان (قلم دانشمندان) برتر از خون شهداست.» پس باید متوجه شد که مسرور به راستی و درستی قلم را به عنوان همراه، همکار و یاریگر خود انتخاب نموده است.

مسرور برای شعر و برای شاعر رسالتی بزرگ قائل است. او برای شاعر وظیفه در نظر گرفته است. او شاعر را کسی نمی داند که فقط چند بیت و یا چند هزار بیت از خود به یادگار بگذارد، تا بعد از مرگش عده ای با

خواندنش به به و چه چه بکنند. او می داند که شاعر در واقع پیامبر زمان خویش است. و هر پیامبری رسالتی دارد. هر پیامبری با خود سخنی می آورد و سخن شاعر نیز شعر اوست. اما شاعر فقط موظف به این نیست که شعر بگوید و دیگران را بهره مند از این قدرت خویش نماید. بلکه او می داند که شاعر عضوی از جامعه است و باید برای بهتر شدن جامعه از توان خود یعنی شاعری درست بهره بگیرد. مسرور می داند که باید به عنوان یک شاعر درد جامعه را بیان کند. او می داند که به عنوان یک شاعر باید یک مبارز هم باشد. مبارزه کند. همانطور که مسرور کرد. همانطور که مسرور سر خم نکرد و استوار بر سر حرفها و خواستهها و نوشتههایش ماند. در حالی که همه مان می دانیم که او آمد و درد کشید و رفت. در اکثر اشعار مسرور سخن از این است که وظیفه شاعر این است که در مقابل ستم سر خم نکند و بر سر ظالم فریاد بزند و بر در خانه ظالم چفت غیر قابل گشودنی بزند. چنان که می گوید:

شاعیر بیمه زاهار بگرم ظالمی سَری

چَهْتَه زَنگلی بَرَنِم ظالمی بَری  
مسرور رسالت شاعر و در واقع خود را در این می داند که مثل استخوانی در گروی ظالم باشد تا او را خفه کند و از بین ببرد. آن جا که می گوید:

شاعر بیمه که ظلمی لوکی کو خاشی شی بوبوم

سنگی سَری، سغی شی و آلاشی شی بوبوم

او به دنبال همین رسالت خویش است.

می گوید: شاعر شده ام که به ظالم خواهش و تمنا نکنم و سرم در

مقابل او بلند و راست باشد و در کنار این رسالت غصه برادر درمانده در باتلاق ظلم و ستم را بخورم.

شاعر بیمه منت مکرّم، شغ بوبو سَرم

ظلمی بَنی ویمَنده برا غرّصه بَهرم

می گوید: شاعر شده که قلمش در مقابل ظلم تفنگ باشد و به ظالم

بگوید که با او سر جنگ دارم و ظالم بترسد.

شاعر بیمه بوبو قَلَمم ظلمی تَه تَفنگ

ظالم بترسه و بوزونو دارم آی تَه جَنگ

او می خواهد در مقابل دشمن ظالم مثل کوه بایستد و فریاد ظالم و

ظالم را از بین ببرد.

شاعر بیمه که کوهی شیوار دشمنی ناری

بیزم و بوازتم ظالمی و ظلمی زاهاری

او می گوید: اصلاً شاهر شده ام که ظالم از من بدش بیاید و بداند من

تو هستم و تو منی. و از این اتحاد ما که مسرور رسالت خویش را ایجاد

اتحاد می داند ناراحت باشد. او در کل ناراحتی و عدم آسایش ظالم و

آرامش خاطر هموعانش را رسالت خویش می داند.

شاعر بیمه که ظالمی زَله بوشو مه کو

بوزونو که از تَه ایمه تَه آزیمه و تَه کو

او می خواهد خواب آسوده ظالم را پریشان کند و پر و بال ظالم را

بشکند.

شاعر بیمه که ظالمی خاوی دَپرکاتم

چه دَنگ و قَنگ و چه پَر و بالی بچاکتم

چنان که افتد و دانی، زیاد دیده ایم عده ای را که مثل بز آفش در



مقابل حرف هر کس و ناکسی سر تعظیم فرود می آورند و به عنوان تأیید آن سخن سر به نشانه تأیید بالا و پایین می برند. اما او رسالت خویش را مبارزه با این گونه افراد می داند. او می گوشت که ریشه ظلم را بخشکاند. نه به آن آب بدهد.

شاعر بیمه که ظلمی بنی ریشه او مدم

نه ای گر بزی شیوار هی گله تاو بدم

می گوید: شاعر شده ام که درد را بگویم. درمان را بگویم و همه بدانند که ظلم را نمی خواهم.

شاعر بیمه که دَرْدی بَواُم، دَرْمونی بَواُم

ظلمی، همه گله بوزون نیمه؛ نغام

می گوید: نمی خواهم برای هر کس و ناکسی سر خم کنم. می گوید: می خواهم آفتاب باشم و بر «نسا» ها که بدانها آفتاب نمی تابد بتابم. او فریاد می زند که نمی خواهد در برابر هیچ کسی گردن کج کند.

شاعر بیمه که هر سوتالی را سر منم

سوزِه دیلی کوبی سرو پایی را در منم

شاعر بیمه که پش مگرم گردن هیگی را

آفتاو بوبونم، شیخ دتاوم هر جایه نسا

سخنی از امام حسین (ع) معروف است که فرموده است: اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید. مسرور هم از او آموخته است و سخن او را سرمشق خویش قرار داده است و می خواهد درس آزادی به همگان بدهد. مسرور می خواهد همدیگر و همنوع را دوست داشتن و «واعتصمو بحبل الله» و همچنین «ولا تفرقوا» را فریاد بزنند. آن جا که می گوید:

شاعر بیمه که یاد بدم آزادی چیه؟

بندی نه خَش به؛ بندی نه ای، سادگی چیه؟

او وظیفه خود را در افتادن با بی عدالتی می داند و البته در این را می گوید باید چنان بود که با هر تلنگر نیفتیم. یعنی او نمی خواهد بیدی باشد که با هر بادی بلرزد.

شاعر بیمه که تینگله ای نه مبلکم

هر جا که بی عدالتیه ای نه دلکم

خیلی ها معتقدند که در هر کاری افتادن و شکست خوردن چیز عادی می باشد و چندان مهم نیست و جلب توجه نمی کند. اما آن چه که مهم است و جلب توجه می کند این است که وقتی افتادی دوباره برخیزی و راه را ادامه بدهی. خصوصاً این که این کارت در راه گفتن حق و گرفتن حق باشد. چرا که گفته اند: حق گرفتنی ست نه دادنی.

شاعر بیمه که ایشته؛ ایزاونده یاد بدم

حق واته و حق ویگته و تاونده یاد بدم

مسرور در زندگی خود هم ثابت کرد که نمی ترسد. او ترس را در خود کشته بود و در هر جا و نزد هر کسی حرف خود را می زد. او این خصلت را هم وظیفه و رسالت خود می داند.

شاعر بیمه که ترسی و ترسالی بگشتم

گره هره، جیمنده بره شالی بگشتم

او در بی شناختن و شناساندن ظالم و ظلم و ستم است. او می خواهد در برابرش مثل راشی ایستاده باشد و مثل خار در چشم دشمن مردم باشد.

شاعر بیمه که هشراتی هر جور خلایب نه

بشناسم، بشناساونم، هر جیگایی نه

شاعر بیمه، آلاشی شی قد پراونم

ام خلکی دشمنی چمی، بلکه آسکل آونم

او به جای فقرا فریاد برآوردن را هم وظیفه خود می داند. همان هایی که حق دارند ولی یا نمی دانند و یا نمی توانند چگونه حق شان را باید بگیرند.

شاعر بیمه، فقیری زاهار چه لوک دبو

مشتن ویچینده - کما شیوار ظالمی بوکو

یا آن جا که می گوید:

شاعر بیمه که درد او بوبوم، نه والیه

ق زقنه آفتاوی را سا بوبوم، نه والیه

یا می گوید:

شاعر بیمه زینگه شوون منگه تاو بوبوم

سیسته دیلون زمی سری را چه او بوبوم

و این یعنی می خواهد آب سردی در گلو بیچارگان تشنه محبت و عدالت باشد. او می خواهد به داد بیچارگان برسد و یخ سرد زندگی شان را آب کند و زندگی های زمستانی شان را بهاری کند.

شاعر بیمه که هر جا هرایه - ها آرم

شاعر بیمه که شخته زینگه او آگرم

شاعر بیمه، فقیری زاهار، تا که سس دارم

بوزونه که ظلمینه نساژم تا نفس دارم

او می گوید: حرف حق را بگو حتی اگر به زیانت باشد. حرف راست را بزن حتی اگر در دهان شیر بروی. در دهان شیر برو ولی در سایه شغال نمان.

شاعر بیمه که شالی سایه کو مموئم

شیر آمه بهره، پتره ای نه بوموئم

شاید خیلی ها بگویند: مگر می شود یک تنه این همه کارها را کرد؟ چون خیلی ها معتقدند به قول آن مثل ایرانی «یک دست صدا ندارد». یا با یک گل که بهار نمی شود. اما مسرور نظر دیگری دارد. او می گوید: من شاعر شده ام که بگویم این حرف ها دروغ است و یک دست صدا دارد و با یک گل هم می شود بهار را دید و ...

کی وا ای تا گولینه باهار نیو - نا کرا

ای دس صتا نداره - نداره ای دس صتا؟! شاعر بیمه بواوم که دوروئینه آم گفن

ای دس هزار صتا داره - ای گول نی بو همین

او معتقد است: در این راه باید چشم ها را بگشاید و بگشایاندا! از همه مهم تر حرف های نیک بگوید و تلخی ها را هضم بدهد. چرا که زندگی از دید او فقط خوردن و خوابیدن و آهسته برو، آهسته بیا که گربه ساخت نزند، نیست.

شاعر بیمه - کارم همه ته - چم آگرده یه

شیرن واته و تله لوئه ئون ویبرده یه!

زینگانی که هرده، خته نی، برا، خالی

پوچو ته شاغ مزئه، مته نی، برا، خالی

روح استاد شاد و یادش گرمی باد!

\*\*\*